



آیه الله مشکینی



حَرَكَةُ انْسانِ بِسْوى نَكامل

رابطه انسان با مخلوق

و اما زکات رابطه انسان با مخلوق است، البته چون برای خدا است، این هم عبادت است ولی عبادتی است که در آن رابطه انسان و خلق خدا مستحکم می شود.

دین اسلام رابطه انسان را با تمام افراد از قبیل پدر، مادر، استاد، شاگرد، دوست و حتی دشمن تعیین می کند و از انسان می خواهد که روی این روابط حساب کند روش و موضعگیری را به او می آموزد و این نکته عظیمی است که دین به انسان می آموزد: ای انسان! حق نداری انسان بی تفاوت باشی و هیچگونه موضعگیری نداشته باشی. باید در برابر همه چیز موضعیت مشخص شود: در مقابل الله، تسلیم؛ در برابر پدر و مادر، مطیع مگر در موارد گناه؛ در برابر فرزندان، مرتبی خوب؛ در برابر دوستان، هدایت کننده؛ با دشمنان خدا، خصم؛ با دوستان خدا، محبت و...

بنابر این، زکات عبارت است از رابطه خوب با هم کیشان.

اعتقاد به مبدأ و معاد

در بخش سوم از آیه، نشانه دیگری که برای محسنین وضع می کند، این است که اعتقاد به معاد و آخرت دارند.

مراد از اعتقاد به معاد این است که انسان به همه اصول دین پایبند و معتقد باشد زیرا کسی که به معاد معتقد شد، قهراً به مبدأ هم اعتقاد دارد و مبدأ همان توحید و خداشناسی است.

محسنین چه کسانی هستند؟

در این آیه شریفه، همانگونه که ملاحظه می کنیم سه صفت برای محسنین بیان شده است «بِقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» نماز را بر پا می دارند و زکات اموال خود را می پردازند و به آخرت و معاد اعتقاد و یقین دارند. در اینجا این سوال پیش می آید که آیا همین سه امر کفایت می کند که انسان از گروه نیکوکاران محسوب شده و خداوند از او راضی و خشنود باشد؟ در پاسخ می گوئیم:

قویترین وسیله ارتباط با خدا

خداوند می فرماید: محسن کسی است که نماز می خواند؛ این اولین نشانه و علامت محسنین است. اکنون باید دید مراد از نماز چیست؟ نماز قویترین رابطه انسانی با خداوند است. البته همه عبادتها، انسان را با خدا مرتبط می سازد؛ از وضو و غسل گرفته تا نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و... که اینها واجبات حصولی هستند و تمام اینها وسیله ارتباط انسان با الله است ولی نماز مهمترین و عمده ترین وسیله ارتباط است، لذا قرآن از آن بعنوان مثال و الگوی یاد کرده است.

درجات تکامل

هر انسانی در تکامل روحیش باید چهار درجه را ببیند که درجه چهارمش، یقین است. و این درجات عبارتند از: ۱- اسلام ۲- ایمان ۳- تقوی ۴- یقین.

در آغاز اسلام است که به انسان عرضه می شود. پیامبر، قرآنی و آئینی آسمانی می آورد و طبق برنامه ای به او عرضه می کند، او هم آن را می پذیرد و می گوید: قبول کردم و تسلیم شدم. اسلام همان تسلیم شدن و پذیرفتن لفظی است. و این درجه اول است.

پس از پذیرفتن ابتدائی، باید قلب او نیز اطمینان پیدا کند و به واجبات و محرمات اذعان داشته باشد. این دومین درجه است که همانا ایمان می باشد.

درجه سوم تقوی است. وقتی ایمان در دل وارد شد، مانند موتور انسان را برای عمل تحریک می کند. اگر انسان در هوای سرد زمستان از خواب راحت برمی خیزد و به نماز می ایستد یا در هوای گرم تابستان، ۱۸ ساعت لب به آب و خوراک نمی زند (روزه می گیرد) یا در مقام لذت و شهوت، پامخ مثبت به نفس آماره اش نمی دهد و نفس خود را مهار می کند، در اثر تحریکات تقوی است. بشا بر این، تقوی یعنی انجام واجبات و ترک محرمات.

و اما درجه چهارم که والاترین مرحله تکامل روحی است، همان یقین می باشد. یقین چراغی است فروزنده و بسیار روشن که صفحه قلب را آنچنان روشن و منور می سازد که دیگر قابل زوال نیست. یقین نیروئی است که تمام مراحل شک را می زداید و انسان را در پذیرش و عمل به احکام صد درصد مطیع و تسلیم می سازد. «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

آن نیکوکاران بر اساس راهنمایی و هدایت پروردگارشان می باشند و همانا آنان رستگارند.

توضیح معنای آیه نیازمند بحث مختصری است در باره حرکت و جهش انسانها به سوی تکامل.

حرکت انسان بسوی تکامل

تردید نیست که همه انسانها - با قطع نظر از موجودات دیگر - در حرکتند و بسوی تکامل می روند، چنانچه در آیه شریفه از سوره انشقاق می فرماید: «بِأَيِّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ».

ای انسان! توداری سعی می کنی و در حرکتی و بسوی پروردگارت گام برمی داری که به آن هدف برسی.

ممکن است کسی مانند مشرکین از قریش - که در مکه بودند - معتقد به مبدأ باشد و خدا را قبول داشته باشد، اما همانگونه که آنان معاد را نمی پذیرفتند، او هم معاد را قبول نداشته باشد ولی ممکن نیست کسی پیدا شود که به معاد پذیرش داشته باشد اما مبدأ را قبول نکند! و این محال است، زیرا تا کسی خدا را قبول نکند، معاد را به طریق اولی قبول نخواهد داشت.

پس اگر گفته شود: محسن کسی است که به معاد اعتقاد دارد، یعنی مبدأ و رسالت را نیز معتقد است.

و به عبارت روشن تر: کسی که قائل شد به اینکه آخرت دار مجازات و مکافات است و تمام اعمال کوچک و بزرگ انسان مورد حسابرسی دقیق قرار می گیرد، لابد معتقد است به اینکه دین و مذهب در عالم دنیا برای او برنامه عملی دارد که باید طبق آن برنامه مشخص عمل کند. و بدون شک باید بداند که این برنامه آسمانی توسط سفرای الهی به او می رسد و آن سفرای پیام آوران معصوم خدایند. و از این روی قهراً چنین کسی هم توحید را و هم نبوت را پذیرفته است یعنی تمام اصول دین را معتقد می باشد.

نتیجه گیری:

محسن کسی است که ۱- معتقد به اصول دین باشد ۲- روابطش با الله خوب باشد ۳- روابطش با مخلوقین و بندگان خدا طبق برنامه و درست باشد. و هدایت قرآن مربوط به چنین شخصی است.

یقین:

در آخر آیه آمده است: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» به آخرت یقین دارند. مراد از یقین چیست؟

یقین عبارت است از باور درونی انسان که انسان بوسیله عمل، آن باور درونی را تقویت کرده باشد.

امام رضا «ع» در روایتی می فرماید: «الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَالتَّقْوَىٰ فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَىٰ بِدَرَجَةٍ وَ لَمْ يَقَسِّمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْئًا أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ».

(کافی ج ۲ ص ۵۲)

ایمان یکدرجه بالاتر از اسلام است و تقوی یکدرجه بالاتر از ایمان است و یقین یکدرجه بالاتر از تقوی است و چیزی در بین بندگان کمتر از یقین تقسیم نشده است. از این روایت چنین بر می آید که:

حرکت در بُعد فکری

انسان از ابعاد گوناگون فکری، روانی و عملی در حرکت است. پس این حرکت نیازمند هدایت می باشد. خداوند انسان را و قافله بشری را در سه بُعد حرکت، هدایت می کند. یعنی اندیشه و افکار بشر را به سوی مراتب کمال هدایت می کند که درست فکر کنند و صحیح بیندیشند و اندیشه آنها اوج پیدا کند. کودکی که در کلاس اول درس می خواند دارای فکر و اندیشه است و بتدریج اندیشه او اوج می گیرد تا آنجا که افق و شعاع فکریش تکامل بیشتری پیدا کرده و از سطح یک شاگرد بلکه یک دانشجو، به یک استاد دانشگاه ترقی پیدا کند.

بنابر این، انسان از نظر بُعد فکری در حرکت است و خداوند او را در این حرکت بوسیله فرستادن انبیا و کتابهای آسمانی و القاء آتی که فرشتگان یا خود خداوند بلاواسطه در فکر و مغز او انجام می دهند، اندیشه او را به سوی کمال هدایت می کند.

حرکت در بُعد روانی

در بُعد روانی و اخلاقی نیز حرکت انسان به سوی کمال است. ممکن است انسان در ابتدا از نظر اخلاقی، ترسو، جبان، بخیل، متکبر و دارای عُجب باشد. ولی وقتی تحت تربیت قرار گرفت و انبیا صفات حسنه را برای او روشن کردند، کم کم صفات زشت و بد او تبدیل می شود به صفات نیکو. جنبش از بین می رود و شجاع می شود؛ شجاعت اندکش تقویت شده و نیرو می گیرد؛ بخلش از بین می رود و سخنی می شود؛ تکبرش زایل شده و به سوی تواضع می گراید، قساوت قلبش به عطوفت و مهربانی و انسان دوستی تبدیل می گردد و بتدریج امثال این صفت‌های رذیله از صفحه قلبش زدوده شده و بجای آنها صفات حسنه جایگزین می شود.

و انبیا به این بُعد اخلاقی انسان اهمیت و ارزش بسیار قائل شدند و او را بالخصوص در این بُعد هدایت و تربیت کردند. پیامبر اکرم «ص» می فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» من مبعوث شدم که مکارم اخلاق را تکامل بخشم.

اینقدر این بُعد مورد توجه پیامبران و فرستادگان خداوند بوده است که گاهی پیامبر بزرگ اسلام «ص» آئینه بدست می گرفت و هنگامی که عکس چهره مبارک خود را در آئینه می دید می فرمود: «اللَّهُمَّ كَمَا حَسَنْتَ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي» پروردگارا! همچنانکه قیافه و پیکر ظاهری مرا نیکو قرار دادی،

اخلاق مرا هم نیکو کن. یعنی همچنانکه بدن و شکل ظاهری من، انسانی است، پس روح مرا هم روح انسانی قرارده و اگر اخلاق زشتی در من وجود دارد، از قیافه روح بزدای تا متصف به صفات حسنه و اخلاق نیکو گردم و کمال انسانی در بُعد اخلاقی پیدا کنم.

پس انسان در بُعد اخلاقی متحرک است و نیاز به هدایت دارد و تکفل هدایت او بدست الله است که توسط فرستادگان و کتابهای آسمانی و برنامه های انسان سازش او را هدایت می کند.

حرکت در بُعد عملی

بعد سوم انسان، حرکت در افعال است. بچه از کودکی در حال حرکت و جنبش است ولی چون از نظر فکری ضعیف است، کارهای لغو و لاهواست و بیشتر به بازی می گذراند ولی به تدریج که حرکت روح و انگیزه پیدا کرد، خدمتگزار می شود: دست در مانده ای را می گیرد و او را نجات می دهد، در جامعه کار خیری انجام می دهد که نفعش و بهره اش همگان را در برگیرد و... و چقدر فاصله است بین کار خیر یک انسان و کارهای لغو و بیبوده یک کودک.

پس همچنانکه کودک در بُعد عملی رو به حرکت و کمال می رود، جامعه انسانی نیز در این بُعد متحرک است و رو به کمال می رود. و بدون شک در این بُعد حماس نیز نیازمند هدایت است که توسط پیامبران راهنمایی می شود که چگونه از کار لاهو و لعب بیرون آید و کارهای خوب و مفید و مشر ثمر انجام دهد.

انگیزه خلقت

البته توجه دارید که انسان در حرکتها هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی رو به کمال می رود زیرا حرکتها مختلف است، از حرکت جوهری گرفته تا حرکت در کیف و کم (چگونگی و عدد) انسان در راه پیشرفت و کمال است. پس همچنانکه قوای فکریش در آغاز ضعیف است، بتدریج قوی می شود و از حالت ظن و گمان رو به یقین می گذارد، از نظر کمی نیز اگر دانش او صد باشد، دو یست می شود و کم کم به هزار می رسد و هر چه بیشتر کار کند؛ بالاتر و والا تر می شود.

و در هر حال خداوند او را هدایت می کند. و همانا محسنین و نیکوکارانند که روی این هدایتها را خداوند به پیش می تازند تا به کمال برسند. و این است انگیزه و هدف از خلقت و آفرینش انسانها. ادامه دارد.